موضوع: نقد مسیر پیامبری

کلام حکیم لاهیجی در مورد راه سیر و سلوک

گفته شد راه سیر و سلوک عرفانی مبتنی بر روش عقلانی است. عبارت حکیم لاهیجی در «گوهر مراد» چنین است:

«و ببايد دانست كه آدمى را به خداى تعالى دو راه است: يكى راه ظاهر و ديگرى راه باطن. ليكن راه باطن راهى است كه از آن به خدا توان رسيد و راه ظاهر راهى است كه به او خداى را توان دانست، و از دانستن راه بسيار است تا به رسيدن. و اينكه اشاره به صعوبت آن شد راه باطن است و در راه ظاهر چندان صعوبت نيست، چه راه ظاهر راه استدلال است و استدلال مقدور هر عاقلى است كه از آثار پى به مؤثرات برد. و راه استدلال مقدّم است بر راه سلوك، چه تا كسى نداند كه منزلى هست، طلب راهى كه به منزل برد نتواند كرد. و بعثت انبياء براى ارشاد راه ظاهر و استدلال نيست، به اين معنى كه يافتن اين راه موقوف به نمودن پيغمبر باشد، كه اگر چنين بودى دور لازم آمدى؛ چه تصديق پيغمبر به اينكه فرستاده خداست موقوف به شناختن خدا باشد، بلكه كار پيغمبران در هدايت اين راه از بابت بيدار كردن خفتگان است. كسى كه خفته صحيح البصر را بيدار كند، او لا محاله به بصر خود اشياء را ببيند و آن بيداركننده در ديدن بيدار شده، زياده از بيداركردنى مدخليّت نداشته باشد و تواند بود كه كسى خود به خود بيدار شود و اشيا را بيند، چه بيدار شدن البته موقوف به بيدار كردن ديگرى نيست.

و دانسته شد كه طريقه سلوك باطن، مسبوق است بر سلوك ظاهر، پس صوفى نخست يا حكيم باشد يا متكلم؛ و پيش از استحكام علم حكمت و كلام و بالجمله بى‏استكمال طريقه نظر، خواه بر وفق اصطلاح علماء و خواه بدون آن، ادعاى تصوّف، عام فريبى و صيّادى باشد. و سخن در لفظ تصوّف و لغت صوفى نيست، بلكه غرض، سلوك معنوى است و طلب وصول حقيقى و فانى شدن از هر چه غير اوست و باقى بودن بدو كه حديث «كنت سمعه و بصره» «1» اشاره بدان مرتبت و اخلاص و تقواى حقيقى در شرع، عبارت از آن منزلت است و از مكاشفات علميّه كه صوفيّه مدّعى آنند، نه مراد حصول علم نظرى است بى‏حاجت دليل و برهان به سبب آنكه حصول نظرى بى‏حدّ وسط محال‏ است چنانكه بيايد، بلكه مراد مشاهده نتيجه برهان است مجرّد از اغشيه اوهام و خيالات»[[1]](#footnote-1).

اشعاری از حضرت استاد درباره مرحوم حکیم لاهیجی

ای کلامت گوهر ناب عقول رشک بر اندیشه دارندت فحول

شد مراد عقل و دین حاصل ز تو سست و لرزان پایه باطل ز تو

طرح نو انداختی اندر کلام علم و دین زان طرح نو شد با دوام

سالکان راه ایمان را طریق نیک بنمودی چو سالاری شفیق

هم طریق معرفت آموختی شمع آسا در ره حق سوختی

پاسداری کردی از آیین حق بر رقیبان زین نمط بردی سبق

طالبان علم دین را مایه ای دادی آنها را بر این سرمایه ای

باشد آن سرمایه بهر طالبان مایه ربح عظیم و جاودان

از شوارق در تلالؤ فکرت است حکمت آموزان دین را حیرت است

می کنی الهام بر اندیشه ها نکته های بس صمیم و پر بها

شهرت فیاض و فیضت بی شمار این حقیقت در علومت آشکار

یاد تو جاوید و راهت استوار روح پاکت در حریم کوی یار

علم حضوری و مساله خطاناپذیری آن

گفته می شود که علم حضوری خطا ناپذیر است، اما این مطلب صحیح نیست و در علم حضوری نیز احتمال خطا وجود دارد. توضیح اینکه علم حضوری و شهودی با سه مشکل مواجه است:

1. ممکن است مورد مشاهده برای فرد خیال متصل خویش باشد و او به اشتباه آن را خیال منفصل بداند.
2. اندوخته های ذهنی فرد می تواند در شهود او تاثیر بگذارد. این اندوخته ها همانند عینکی می ماند که به چشم خورده و به شهود فرد رنگ می دهد.
3. مشکل سوم مربوط به تفسیر و تاویلی است که نسبت به شهود صورت می گیرد.

بنابراین هر چند خود شهود خطا ندارد اما قبل و بعد آن و نیز احتمال خلط خیال متصل و منفصل، احتمال خطا پذیری آن را باقی می گزارد. اما اکنون راه حل چیست؟ برای رفع خطا در شهود همان طور که حضرت آیت الله جوادی در تفسیر موضوعی، بخش معرفت شناسی بیان فرمودند باید به نقل معصوم و یا عقل مراجعه کرد.

ممکن است در نقدی گفته شود: اینگونه نیست که سالک همواره لازم باشد که از علوم عقلی و فلسفی مطلع باشد، زیرا عارفانی مانند شیخ رجبعلی خیاط و یا کربلایی کاظم را می بینیم که این علوم را نخوانده بودند اما به مقامات بالای هم رسیدند. پاسخ این است که اینها افراد خاص و نادری بودند و نمی توان بر اساس آنها یک قاعده کلی به دست داد.

بنابراین در مسیر سیر و سلوک تفکر عقلی در دو بخش لازم است: اول قبل از سیر و سلوک و به منظور شناخت راه و منزل و دوم مربوط به دفع احتمال خطا در مساله شهود است. به تعبیر دیگر عقل دو نقش در اینجا ایفا می کند: یکی اینکه تکیه گاه و معرفت زا است و دیگر اینکه خطا سنج است.

طریق عقل در شناخت نبوت

یکی از روش های معرفت، راه عقل است. بعد از اینکه روشن شد طرق دیگر معرفت برای شناخت حقیقت نبوت راهگشا نیستند به بررسی این طریق در شناخت این مساله می پردازیم. روش عقلی برای شناخت حقیقت نبوت بر دو پایه استوار است: انسان شناسی و خداشناسی. اکنون به بررسی این دو رکن می پردازیم:

الف) رکن انسان شناسی.

1. انسان دارای قوه تفکر و اراده و غرایز و تمایلات و عواطف و احساسات است.
2. انسان قابلیت ها و استعدادهایی دارد که می تواند با استفاده از قوه تفکر و اراده و بهره گیری صحیح از تمایلات و غرایز آنها را بارو سازد.
3. به فعلیت رساندن و بارور ساختن استعدادهای انسان در گرو داشتن برنامه ای صحیح و کامل و متناسب با ابعاد وجودی انسان است .
4. انسان خود از آگاهی کافی نسبت به ابعاد و ظرایف وجودی خود برخوردار نیست. شاهد روشن آن این است که الان ما که زندگی می کنیم این همه علم و معرفت انسان رشد و ترقی پیدا کرده است اما مکتبهای مختلفی در مورد انسان و نیازهای او وجود دارد. این نشان می دهد انسان در پیش خود در این زمینه از معرفت کامل برخوردار نیست. نکته دیگر اینکه سعادتمندی راستین انسان نیز طبق جهان بینی الهی منحصر در دنیا نیست و حیات اخروی را در نیز در بر می گیرد و لذا باید برنامه ای بریزد که سعادت هر دو حیات او را تامین کند.

ب) رکن خداشناسی.

1. بر اساس تفکر عقلی به این گزاره می رسیم که خداوند آفریدگار انسان و جهان است .
2. خداوند از استعدادها و نیازهای انسان و توانایی های او آگاهی کامل دارد، زیرا او خالق این انسان است .
3. خداوند از صفات کمال وجودی در حد اعلی برخوردار است که از جمله آنها علم و حکمت و رحمت واسعه است.
4. خدایی که هم می داند و هم می تواند، این اقتضا را دارد که برنامه ای که باعث شکوفایی انسان است به او برساند.

مثلا فردی که هم می داند و هم محبت دارد مربی کودکی می شود. اگر او آگاهی لازم را برای این کودک به کار نگیرد، از سوی عقلا مورد مذمت قرار می گیرد. اکنون در مورد خدای متعال این مساله قابل مقایسه نیست.

اکنون با توجه به این اصول مسلم عقلی می گوییم سه گزینه قابل فرض است:

1. خدای متعال این برنامه کامل را به یکایک افراد از غیر تفکر بدهد، مانند اینکه به آنها الهام شود.
2. فرشته ای بفرستد که آگاه است و او در میان بشر بیاید و آموزه های او را به انسان ها بیاموزد.
3. فرض دیگر اینکه خدای متعال در میان انسان ها فردی که از توانمندی خاصی برخوردار است را مامور ابلاغ برنامه خویش گرداند.

صورت اول که ممکن نیست زیرا این آمادگی در همه انسان ها وجود ندارد که بتوانند به مقام دریافت الهام بار یابند. فرشته هم سنخیت لازم با انسان را در اجرای این مامورت ندارد. قرآن کریم در این باره می فرماید: « وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى‏ إِلاَّ أَنْ قالُوا أَ بَعَثَ اللَّهُ بَشَراً رَسُولاً \* قُلْ لَوْ كانَ فِي الْأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولا»[[2]](#footnote-2): و چيزى مردم را زمانى كه هدايت به سويشان آمد از ايمان آوردن باز نداشت ، جز اينكه گفتند : آيا خدا بشرى را به پيامبرى برانگيخته است ؟ بگو : اگر در زمين [ به جاى بشر ] فرشتگانى بودند كه با آرامى راه مى‏رفتند ، يقيناً فرشته‏اى را از آسمان براى آنان به پيامبرى نازل مى‏كرديم [ زيرا هدايتگر هر گروهى بايد از جنس خودشان باشد].

بنابراین تنها فرض سوم صحیح آن و آن گزینش الهی است. انشاءالله ادامه بحث در جلسه آینده دنبال می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. گوهر مراد، حکیم لاهیجی، ص 34- 39 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره اسرا، آیه 94 و 95 [↑](#footnote-ref-2)